

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

### مبحث رضا (۸۱ ف ۱- پایان مبحث)

🌸 هر کس میان‌ه‌اش با خدایش صفا باشد گمشده‌هایش را پیدا می‌کند.

وقتی انسان از خدا مکدر است، اصلاً فضای عالم برایش تاریک است؛ اما وقتی رابطه‌اش با خدا باصفا شد، گرد و غبارها می‌نشینند، فضا آفتابی، لطیف و روشن می‌شود و در فضای روح و روانش، هر چه گم کرده پیدا می‌شود. اگر خدا را گم کرده، اگر امام، پیامبر و یا خودش را گم کرده، هر چه گم کرده، پیدا می‌شود. اگر بخواهیم گمشده‌هایمان پیدا شود، راهش این است که رابطه‌ی خود را با خدا باصفا کنیم. کدورت‌ها، طلب‌کاری‌ها، توقع‌های بی‌جا را کنار بگذاریم و حل کنیم. یک طوری با خودمان کلنجار برویم و با خودمان حرف بزنیم تا بالاخره خودمان را راضی کنیم و با خدا آشتی کنیم. یک عمر با خدا قهر بودیم یا به اسم دعا کردن با خدا دعوا و از خدا طلبکاری می‌کردیم؛ کافی است. حالا بیاییم با خدا آشتی کنیم و به آنچه خدا کرد، رضا بدهیم. آنچه خدای متعال چه در حوزه‌ی تکوین و چه در حوزه‌ی تشریح برایمان رقم زده را به شیرینی و گوارایی پذیرا باشیم؛ یعنی چه موقعیت‌ها و واقعیت‌هایی که در زندگی برایمان پیش آورده و چه فرمان‌هایی که در قالب احکام الهی برای ما صادر کرده، به هر دو، رضا دهیم. اگر این طوری شود، آن وقت گمشده‌هایمان پیدا می‌شود.

🌸 وقتی دلت از خدا رضا شود، غنچه‌ی دلت می‌خندد و باز می‌شود. آن وقت عطر و زیبایی

آن آشکار می‌شود. (۴:۳۷)

دل مؤمن اوّل مثل غنچه می‌ماند. دیده‌اید روز اوّل که غنچه به‌وجود می‌آید مثل سنگ چقدر سفت و محکم است؛ اما همین غنچه بعداً که می‌شکفتد و باز می‌شود چقدر برگ‌هایش لطافت دارد و چقدر عطر دل‌انگیزی دارد؟ دل مؤمن هم اوّل مثل غنچه می‌ماند؛ بسته است؛ اما وقتی که انسان دلش از خدا راضی شد؛ خوشحال شد؛ دلش خندید؛ دلش غصّه‌دار نبود، به کارهایی که خدا کرد توجّه کرد و خنده‌ای در دلش کرد؛ یعنی دلش خندید، یک وقت لب انسان و ظاهرش می‌خندد، خنده‌ی ظاهر هم خوب است؛ خیلی ارزش دارد. وقتی لب را به حالت لبخند درمی‌آورید هم روی خودتان و هم روی دیگران اثرات مثبت می‌گذارد، روانشناسان هم همین حرف را می‌زنند که وقتی انسان لبخند می‌زند، ولو تصنّعی باشد، هم تأثیرات مثبت روحی در خودش می‌گذارد و هم دیگران از آن تأثیرات مثبتی می‌پذیرند؛ همین خنده‌ی ظاهری که کمی لبش را کش می‌دهد؛ می‌خندد و لبخند می‌زند؛ همین تبسم این قدر ارزش مثبت دارد؛ ببینید خنده‌ای که خنده‌ی جان و دل انسان است، چقدر ارزشمند است! وقتی انسان می‌فهمد که خدا چه چیزهای بزرگی به او داده است؛ تا دیروز نمی‌دانست؛ الان در آن باز شد و فهمید، یک دفعه دلش می‌خندد؛ خوشحال و راضی می‌شود. دلش که خندید، یعنی غنچه شکفت. آن وقت عطرش همه‌ی وجودش را می‌گیرد.

🌸 هر وقت دلت خندید، دیگر کارت تمام شده و به مقصد رسیده‌ای. هر وقت باران رحمت

آمد و آفتاب محمّد تابید، خودت را به آن عرضه کن تا گلت بشکفت. (۶:۴۸)

وقتی باران رحمت الهی آمد، پیغمبر ﷺ هم که آفتاب است «و الضُّحٰی؛ وَ اللَّیْلُ إِذَا سَجٰی»<sup>۱</sup>؛

«الضُّحٰی» پیغمبر اکرم ﷺ است یا «و الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا» رسول الله ﷺ است. وقتی باران

---

<sup>۱</sup>. سوره‌ی ضحی، آیه‌های ۱ و ۲.

رحمت‌الهی آمد و خورشید پیامبر هم تابید، خودت را به آن عرضه کن، بگذار غنچه‌ی دلت بشکفتد و باز شود؛ چون وقتی که دلت شکفت، به مقصد رسیدی و دیگر کم و کسری در کارت نیست. جلسه‌ی قبل خواندیم فردی که به مقام رضا برسد، دیگر کارش تمام است. مثل این می‌ماند که کسی که امام رضا 7 را به امامت قبول کند، قطعاً دوازده امامی است. ممکن است شیعه‌ی یک امامی داشته باشیم، هفت امامی داشته باشیم، پنج امامی داشته باشیم؛ اما کسی که شیعه‌ی هشت امامی شد، حتماً دوازده امامی است؛ چون شیعه‌ی هشت، نه، ده و یازده امامی نداریم. پس کسی که امام رضا 7 را قبول کرد، دوازده امامی شد و تشیع و دینش کامل شد. به همین ترتیب، کسی که به مقام رضا رسید، به مقصد رسید.

❁ کسی که در سیرش به مقام رضا برسد، در بین راهنمی‌ماند و به مقصد می‌رسد؛ همان‌گونه که شخصی که حضرت رضا 7 را به امامت قبول کند، تا امام دوازدهم را قبول خواهد داشت. در حالی که ممکن است کسی امامان پیش از حضرت رضا 7 را قبول داشته باشد و دوازده امامی نباشد؛ مثل زیدیه و اسماعیلیه. (۸:۵۵)

❁ رضا بالاتر از یقین و تسلیم است.

حالا قیمت مقام رضا را بفهمیم، رضا بالاتر از یقین و تسلیم است. این جمله را نمی‌توانم باز کنم. جرأت ندارم امیدوارم خدا برایتان بازش کند.

---

۲. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱.

✿ برای اینکه انسان رضای واقعی بدست آورد، ابتدا باید رضای تصنعی برای خود به وجود آورد. خوبی‌ها را هرچه به خود تلقین کنید، خوب است. چنانکه ائمه : در مورد حلم فرموده‌اند: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»<sup>۳</sup> اگر بردبار نیستی، خودت را به بردباری بزن. (۹:۵۲)

نکته‌ی ظریفی است. در همه‌ی کمالات روحی ماجرا همین است؛ یعنی شخص هر کمال روحی را ندارد، سعی کند رفتارهای فردی که آن کمالات روحی را دارد، انجام دهد؛ یعنی ادای آن شخص را در بیاورد. همه‌ی احکام دین ادا در آوردن است؛ چون تمام احکام دین رفتارهای رسول‌الله ﷺ است و رفتارهای رسول‌الله ﷺ رفتارهای زاینده از عشق و محبت درونی پیغمبر ﷺ به خداست. خدا اگر یک محب و یک عاشق در عالم داشته باشد، رسول‌الله ﷺ است؛ کما اینکه اگر خدا یک معشوق هم داشته باشد، رسول‌الله ﷺ است. البته تعبیر عشق راجع به پیغمبر و ائمه : خیلی درست نیست؛ چون وقتی محبت از ظرف وجودی شخص بیشتر باشد و لبریز شود، ظرف کلافه می‌شود و رفتارهای غیر عادی از او سر می‌زند که به این حالت کلافگی، عشق می‌گویند؛ اما وقتی که ظرف شخص بزرگ باشد و محبت در آن جا بگیرد و لبریز نشود و شخص کلافه نشود، به آن، محبت و حبّ می‌گویند. لذا ممکن است در وجود کسی فقط یک استکان محبت بریزند؛ ولی چون ظرف وجودیش کوچک است از خودش کلافگی نشان بدهد، او عاشق است؛ اما ممکن است در وجود کسی یک اقیانوس محبت بریزند؛ ولی وجود او بیکرانه باشد؛ لذا اصلاً لبریز نمی‌شود و اصلاً کلافگی از خودش نشان نمی‌دهد که این فرد محبّ است. محبت محبّ کمتر از عاشق نیست، ظرف عاشق کوچک بود، یک استکان محبت ریختند و مثل شراب‌خوارهای ناشی متلاطم و کلافه شد. کسی که تا حالا شراب نخورده یک پیاله شراب به او می‌دهند بدمستی

<sup>۳</sup>. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷ و شیخ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

می‌کند و عربده می‌کشد؛ اما شراب‌خوارهای حرفه‌ای قهّار که عمری است شراب می‌خورند چند پاتیل شراب هم بخورند، خم به ابرو نمی‌آورند، اصلاً بدمستی نمی‌کنند و عربده نمی‌کشند، گفت:

خُم زمانه تهی شد ز می پرستی ما      کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما

خُم زمانه را هم سر کشیده است تازه می‌گوید: کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما! به این لحاظ است که می‌گوییم تعبیر عشق برای پیغمبر و ائمه : درست نیست؛ چون ظرف آنها بیکرانه است. گرچه آنها فوق مجموع همه‌ی خلق به خدا محبت دارند؛ یعنی محبت انبیا، اولیا، عرفا، مؤمنین و محبت‌هایی که همه‌ی خلق به خدا دارند را جمع بزنی، محبت پیغمبر اکرم ﷺ به خدا یک تنه هزاران برابر اینهاست؛ اما ظرف وجودی بیکرانه‌ی رسول‌الله ﷺ سبب می‌شود که این محبت عظیم در آن، جا بگیرد و اصلاً هم کلافگی از خودش نشان ندهد و رفتارهای غیرعادی از او سر نزنند و بدمستی نکند. خلاصه، واژه‌ی عشق در مورد پیغمبر و اهل بیت : واژه‌ی دقیقی نیست حالا گاهی هم با ارفاق و عدم دقت به زبان می‌آید.

محبت سرشاری که در وجود پیغمبر ﷺ نسبت به خدا بود، به پیکر رسول‌الله ﷺ سرایت کرد و نماز، روزه، حج و احکام دین شد. تمام احکام دین رفتارهای یک انسان محب است. پس این محبت در قلب پیغمبر ﷺ بود و به شکل رفتارهای محبت‌آمیز بیرون زد و حالا من و شما ادای یک انسان محب را درمی‌آوریم؛ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، رکوع می‌کنیم، سجود می‌کنیم، طواف و سعی می‌کنیم. اگر این ادا در آوردن‌ها را ادامه دهیم، با تکرار عمل در روح انسان، ملکه ایجاد می‌شود. هر کاری را زیاد تکرار کنید، کم‌کم ملکه‌ی آن کار در شما ایجاد می‌شود. ملکه یک حالت تثبیت شده در روح انسان است. با انجام دادن

رفتارهای یک فرد اهل محبت، کم‌کم محبت در درون انسان ایجاد می‌شود؛ ملکه‌ی محبت ایجاد می‌شود. لذا این‌که گفته‌اند احکام دین را انجام دهید، مقید هم باشید که کامل انجام دهید، تمام عیار هم انجام دهید، پیوسته هم انجام دهید برای این است که چنین ثمره‌ای را در جان انسان می‌گذارد؛ یعنی انسان را به مقام محبت می‌رساند.

انسان هر کمال و هر خصوصیت برجسته‌ی روحی را بخواهد به‌دست آورد باید رفتارهای شخصی که چنین خصوصیت برجسته‌ای را دارد، تقلید و تکرار کند. نمونه‌اش همین مسأله‌ی حِلْم است. اتفاقاً یکی از دوستان به من نامه نوشته بود که فلانی، من زود از کوره در می‌روم، چه کار کنم؟ جوابش امروز آمد که می‌گوید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»<sup>۴</sup> اگر شخص حلیم، بردبار و صبوری نیستی، خودت را به حلم بزن؛ یعنی به‌طور تصنعی رفتارهای یک انسان حلیم را انجام بده. فرد حلیم چگونه است؟ از کوره در نمی‌رود، تو هم لااقل ظاهرت را کنترل کن. داخلت به هیجان آمده و عصبی شده؛ ولی ظاهرت را کنترل کن، داد نزن، پرخاش نکن، اخم نکن. همین‌که خودت را تصنعی به حلم می‌زنی و رفتارهای شخص حلیم را تقلید می‌کنی، با ادامه‌ی این رفتار، کم‌کم ملکه‌ی حلم در روح تو ایجاد می‌شود. هر خصوصیت مثبت روحی و اخلاقی را که می‌خواهید پیدا کنید، راهش همین است؛ رفتارهای فردی که آن خصوصیت را دارد ببینید که چیست و آن رفتارها را به صورت مکرر انجام دهید.

حالا این قاعده را فهمیدیم و می‌خواهیم اهل رضا شویم، راهش همین است که ادای فرد اهل رضا را در بیاوریم؛ رفتارهای شخص اهل رضا را تقلید کنیم؛ یعنی به‌طور تصنعی حالت یک فرد اهل رضا را در خودمان ایجاد کنیم. به زور هم شده یک لبخندکی گوشه‌ی لبمان

---

<sup>۴</sup>. شریف‌الرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷ و شیخ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

بزنیم. تصنعی هم شده بگوییم خدایا تو عجب خوبی! راستی راستی حرف نداری! قربان دست چقدر قشنگ کار می کنی! واقعاً کارهایی که تو می کنی، یک سر سوزن هم کم ندارد؛ یک گوشه اش هم ساییده نیست؛ تمام عیار به میدان می آیی؛ لطف تو بیکرانه است. شخص به دروغ و تصنعی این حرفها را بزند؛ در واقع خودش را به طور تصنعی به رضایت بزند؛ ظاهرش را از حالت اخمو بودن دریاورد؛ بخندد. همین حالت تصنعی رضا کم کم رضای واقعی در ما ایجاد می کند. حرفهای دروغینی که می زنیم کم کم خودمان باورمان می شود که عجب خدایی! با اینکه کلی در درونمان با خدا دعوا داریم، اما می گوییم واقعاً خدایا حرف نداری! چقدر تو خوبی! چقدر تو دوست داشتنی هستی! چقدر تو به فکر ما هستی! اصلاً نمی گذاری یک گوشه از نیازهای واقعی ما لنگ بماند. به دروغ اینها را بگویند. به دروغ که بگویند کم کم خودش هم باورش می آید. داستان بهلول را شنیده اید. بهلول رفته بود نان بگیرد، دید صف خیلی طولانی است؛ مثل دوره ی ما که در ماه رمضان نزدیک افطار، جلوی نانواهایی ها صف طولانی است. بهلول هم رفت نانوايي دید چه صف طولانی یی ایستاده اند نان بگیرند! پیش خودش گفت: اگر من بخواهم بایستم، سحر هم می گذرد و نوبت به من نمی رسد. فکر کرد به خاطر اینکه زودتر نان گیرش بیاید، چه کار کند؟ به مردم گفت: چرا بیخودی اینجا در صف ایستاده اید؟ کوچهی بالایی آش را با ظرفش مفتی می دهند؛ پول هم نمی گیرند. مردم دله هم باور کردند، ول کردند و رفتند. نوبت به خود بهلول رسید که برود نان بگیرد، بهلول دید همه رفتند، گفت نکند راست باشد! او هم رفت، رفت کوچهی بالایی و اتفاقاً دید واقعاً آش می دهند. او به دروغ گفته بود؛ اما دید آش را با جایش مجانی می دهند؛ پول هم نمی گیرند. انسان هم همین طوری به مردم بگوید چرا اخم هایتان را در هم کرده اید؟ خدای به این خوبی و قشنگی! حالا خودش کلی با خدا دعوا دارد، اما از این حرفها به مردم

بزند. یک عمر است که ما همین کار را می‌کنیم؛ سر کلاس‌ها و سخنرانی‌ها به شما می‌گوییم و شما هم باورتان شده. امیدواریم یک وقت هم خودمان باورمان شود. انسان اگر بخواهد برای خودش رضا ایجاد کند، راهش همین است، کم‌کم خودش باورش می‌شود. اول فکر می‌کند دروغ می‌گوید که می‌گوید خدا خیلی خوب خدایی است! چقدر به فکر ماست! چقدر کارهایش بی‌عیب و نقص است! «فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَّا أُعْطِيَ»<sup>۵</sup>

خدایا چیزهایی که تو دادی نقص ندارد. دعاهایی هم که به ما گفتند بخوانید، یواشکی از همین حرف‌ها داخلش گذاشتند و به ما گفتند دعا بخوانید. ما هم به خاطر ثواب یا هر چیزی دعاها را می‌خوانیم و می‌گوییم «فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَّا أُعْطِيَ» خدایا چیزهایی که تو می‌دهی، نقص ندارد؛ کم نگذاشتی؛ همه چیز را به‌طور تمام عیار دادی. بعد از مدتی که این دعا را خواندیم، حالیمان هم نیست، می‌بینیم ای داد بیداد! از خدا راضی شدیم، آشتی کردیم و همه‌ی دلخوری‌هایمان از خدا از بین رفت.

🌸 گاهی چند نفر دور همدیگر بنشینید و یکی بگوید: خدا از لطف و مرحمت با ما چه کرده است! و دیگری بگوید نمی‌دانم در آینده از خوبی با ما چه می‌کند! شاید ملائکه شگفت‌زده شوند، زیرا چنین چیزی خیلی کم دیده‌اند که عده‌ای هستند که گله و شکایت ندارند و از حق تعالی راضی‌اند. (۲۳:۰۷)

خدا حاج آقا را رحمت کند! می‌گفت: با هم چهار پنج نفری بنشینید، گتره‌ای، الکی، رو هوا و تصنعی از این حرف‌ها بزنید. اگر این کار را بکنیم شاید ملائکه شگفت‌زده شوند، زیرا چنین چیزی خیلی کم دیده‌اند که عده‌ای هستند که گله و شکایت ندارند و از حق تعالی راضی‌اند. واقعاً ملائکه تعجب می‌کنند و می‌گویند: خدایا اینها چه کسانی هستند؟! خدایا ما تا حالا

<sup>۵</sup> سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۴۴ و مجلسی، بحار، ج ۴۷، ص ۳۶.



چنین چیزی در بنی آدم ندیده‌ایم. هرچه از بنی آدم می‌بینیم، با تو دعوا دارند. آمده‌اند طلبکاری؛ مثل اینکه چگت برگشته، آمده‌اند جلبت کنند و به زندانت ببرند. طلب‌کارند و اخم‌هایشان درهم است که چرا فلان را ندادی؟ چرا این کار را نکردی؟ چرا آن کار را کردی؟ این کار را بکن؛ «فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَثْبٌ يَجْهَلِي عَلَيْكَ»<sup>۶</sup> در شب‌های ماه رمضان، در دعای افتتاح می‌خوانیم که اگر کمی کند خواسته‌هایشان را برآورده کنی، عتاب می‌کنند که خدایا این چه وضعش است؟ مگر نگفتی دعا کنید، اجابت می‌کنم؟ مثل اینکه قول‌هایت هم خیلی محکم نیست؛ وعده‌هایت را هم خیلی عمل نمی‌کنی. مگر نگفتی دعا کنید اجابت می‌کنم؟ دعا کردیم، چرا اجابت نمی‌کنی؟ خلاصه، خلق همه با خدا دعوا دارند و از خدا طلب‌کارند. این است که اگر چند نفر بنشینند و از خدا طلب‌کار نباشند و از خدا تعریف کنند که چه خدای خوبی، ملائکه تعجب می‌کنند و می‌گویند: خدایا اینها دیگر چه کسانی هستند که به تازگی پیدا شده‌اند؟! از این جنس در دستگاه شما موجود نبود! ان شاء الله همین طوری فرد بنشینند؛ مثل الان که با هم نشستیم و الکی می‌گوییم چه خدای خوبی! اینکه چقدر باور و یقین داریم، خدا می‌داند، ولی ان شاء الله همین طوری که می‌گوییم کم‌کم خودمان هم مثل بهلول باورمان می‌شود.

❁ ائمه : فرمودند: «كُونُوا لَنَا زِينًا، وَ لَا تَكُونُوا لَنَا شَيْنًا»<sup>۷</sup> زینت و مایه‌ی آبروی ما باشید و آبروی ما را پیش دیگران نبرید. یعنی هر وضعی دارید، صورتتان را سرخ نگه دارید. نکند از ما پیش دیگران گله کنید. (۲۵:۵۸)

<sup>۶</sup> طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۸۹ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

<sup>۷</sup> طوسی، امالی، ص ۴۴۰ و شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۳.

وقتی انسان پیش بنی آدمی از وضعیت زندگی اش گله می کند؛ مثلاً، از او می پرسند: چطوری؟ می گوید دست روی دلم نگذار، از حالم نپرس که از خرابی قابل توصیف نیست. اصلاً ما یک طوری شده ایم، پناه می بریم به خدا! تا کسی را پیدا می کنیم شروع می کنیم به گله کردن از کمبودها، نقص ها و کاستی ها. در واقع، از چه کسی گله می کنیم؟ «مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا [فَقَدْ] أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ [رَبِّهِ] سَاحِطًا»<sup>۸</sup> کسی که صبح کند در حالی که از وضعیت دنیوی اش محزون است، صبح کرده در حالی که از دست خدا غضبناک است و «مَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ»<sup>۹</sup> و کسی که صبح کند در حالی که از مصیبتی که بر او وارد شده گله مند است، در واقع از پروردگارش گله مند است. پس وقتی گله می کنیم، از خدا گله می کنیم. به راستی جا دارد انسان از خدا گله کند؟ آبروی خدا را پیش خلق ببرد؟ مثل این می ماند که شخصی یک عمر میهمان کسی باشد، سر سفره ی او بخورد و بخوابد؛ بعد هم برود پیش خلق گله کند که صاحب خانه اصلاً به فکر ما نیست، غذاهایش خوشمزه نیست، وقتی سر سفره می آورد، یخ کرده است و آبروی میزبان برود. یک عمر تو سر سفره ی این میزبان نشستی! انصاف و وجدان کجا رفته است؟ لذا فرمودند: برای ما زینت باشید، باعث آبروریزی ما نباشید. انسان با سیلی هم شده، صورت خودش را سرخ نگه دارد و آبروی میزبان خود را حفظ کند؛ ولو شکمش گرسنه است و هزار و یک کم و کسری هم در زندگی اش دارد؛ ولی برای اینکه آبروی خدا و اهل بیت : را حفظ کند؛ پیش مردم که می رود ولو شده با سیلی صورتش را سرخ نگه دارد که اربابش به او رسیده که لپ هایش گل انداخته است. امیدواریم حالت ما این گونه باشد، نه فقط حرف هایمان. اوّل حرف هایمان را کنترل کنیم، جلوی زبانمان

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۴۸ و طوسی، امالی، ص ۲۲۹ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۸۱.

<sup>۹</sup>. ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۸ و شیخ مفید، امالی، ص ۱۸۸ و مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۴۸.

را بگیریم، گله نکنیم، دائماً از زندگی و کم و کسری‌های زندگی نق نزنیم. اول زبانمان را کنترل کنیم که خیلی مهم است؛ بعد هم کم‌کم حالت ظاهریمان این‌طوری باشد. به بعضی‌ها که می‌رسی، قیافه‌اش اخمو، درهم، گرفته؛ ولو زبانش هم نمی‌گوید. یک‌وقت کسی با زبانش فحش می‌دهد؛ یک‌وقت کسی با قیافه‌اش فحشی ده برابر بدتر می‌دهد. گاهی اوقات قیافه‌ها چنان گرفته، اخمو و درهم است؛ ولو هیچ‌چیز هم نگوید معلوم است که صاحبی دارد که اصلاً به فکرش نیست، صاحبش گرسنه و تشنه و لش کرده است. ان‌شاءالله قیافه‌هایمان هم بشارت داشته باشد، بشاش و شاداب باشد، چهره‌ی ما از خنده بشکفتد. هرکس می‌رسد بگوید عجب صاحبی دارد! خیلی به او رسیده است! از خوشحالی در پوستش نمی‌گنجد. این‌طوری برای خدا و اهل بیت آبرو باشیم.

❁ غصه، گریه یا خنده هرچه را داری، به خدا نشان بده. سر جا نماز چرا خنده‌ات را به خدا نشان نمی‌دهی و فقط اخم و غصه‌ات را ارائه می‌دهی؟ خنده‌ات را بیاور اینجا و اخمت را ببر به دنیا. گرچه به دنیا هم اخم نکن، پیش زن و بچه‌ات هم روی خوش نشان بده. (۲۷:۳۰)

اول اینکه نرو به خلق نشان بده. خلق چه کاره است؟ خلق کسی نیست. هر چه داری صادقانه با خدا در میان بگذار. سر جا نماز چرا خنده‌ات را به خدا نشان نمی‌دهی و فقط اخم و غصه‌ات را ارائه می‌دهی؟ انصافاً، تا به حال، چند نفر از شما در این ماه رمضان سر سجاده نشسته‌اید و قه‌قه‌ای خندیده‌اید؟ همه نشسته‌اید و های‌های گریه کرده‌اید. خدا حق ندارد که بگوید این خنده‌ها را کجا می‌برید؟ خبر دارم که خنده هم می‌کنی، فقط هر وقت گریه و غصه داری برای من می‌آوری. انسان پیش رفیقش گریه و غصه نمی‌برد؛ خوشحالی‌هایش را می‌برد. هر وقت خوشحال است می‌رود پیش رفیقش. هر وقت غصه دارد، تنها یک جای خلوت می‌رود و غصه‌هایش را حل می‌کند و شادی‌اش را برای رفیقش می‌آورد، رفیق‌تر از

خدا کیست؟ «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ» ان شاء الله شب‌های قدر دعای جوشن کبیر را می‌خوانیم: «یا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ یا حَبِیبَ مَنْ لا حَبِیبَ لَهُ» ای رفیق کسی که رفیق ندارد؛ ای محبوب کسی که محبوب ندارد. انسان وقتی می‌خواهد پیش رفیقش برود، شادی می‌برد؛ غصه نمی‌برد. انسان وقتی می‌خواهد پیش خدا هم برود، شادی ببرد. یک‌بار این را امتحان کنیم، ضرر ندارد. البته مردم اگر ببینند او سر سجاده می‌خندد، می‌گویند دیوانه شده. سر سجاده جای گریه است یا خنده؟! مردم اگر ببینند می‌گویند دیوانه شده؛ ولی یواشکی جایی که کسی نمی‌بیند دوتا لبخند هم به خدا نشان بدهیم؛ ببینیم چه می‌شود. شادی خود را برای خدا ببریم. با دل شاد و دل خندان پیش خدا برویم، آن وقت چه می‌شود؟ همه‌ی درهای آسمان باز می‌شود، همه‌ی ملائکه‌الله جمع می‌شوند و می‌گویند: خدایا این کیست؟! دین و آیینش چیست؟ ما هر چه متدین دیدیم همه عبوس بودند و گریه‌ای و غصه‌دار! آخرالزمان شده است! آخرالزمان همین طوری می‌شود: «یَأْتِی بَدِینَ جَدِیدٌ» امام‌زمان با دین جدید می‌آید. منظور از دین جدید این نیست که امام‌زمان قرآن را کنار می‌گذارد و مثلا دین اسلام لغو می‌شود؛ نه! این‌گونه می‌شود که به جای گریه کردن بر سر سجاده، خنده می‌کنند؛ روش و سبک جدیدی می‌آورد. انسان‌ها دلشان با خدا می‌خندد نه اینکه دلشان از خدا غصه‌دار باشد. سر جانماز چرا خنده‌ات را به خدا نشان نمی‌دهی و فقط اخم و غصه‌ات را ارائه می‌دهی؟ خنده‌ات را بیاور اینجا و اخمت را ببر به دنیا. اخم‌هایت را می‌آوری پیش خدا و خنده‌هایت را می‌بری پیش اهل دنیا و می‌گویی و می‌خندی. خدا حاج آقا را رحمت کند! می‌فرمودند: یکی از رفقا که روحانی و بسیار خوب و اهل معنویت بود، به سراغ من آمد که فلانی بیا برویم

۱. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای جوشن کبیر و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۹۱.

مشهد. من گفتم من کاری دارم، امروز نمی‌توانم بیایم. تو اگر امروز می‌خواهی بروی، برو؛ من دو سه روز دیگر که کارهایم حل شد، می‌آیم و آن‌جا به تو ملحق می‌شوم. او رفت و دو سه روز بعد من رفتم. در مشهد به او برخورددم. با اخم آمد و با من برخورد کرد. گفت: حالا می‌آیی؟ حالا وقت آمدن است؟ فهمیدم که اوضاعش جور و ردیف نیست؛ حالات خوش یا مثلاً مکاشفاتی را که در سفرهای قبل در حرم داشته، در این سفر نداشته و غصه‌دار و گله‌مند بود. حاج‌آقا فرمودند که من به او گفتم: ببینم امام‌رضا 7 حق ندارد به تو بگوید که هر چه اخم و اینها داری پیش ما می‌آوری و خنده‌هایت را جای دیگر می‌بری یا با زنت خنده می‌کنی؟ می‌گفت: این حرف را که زدم طرف زد زیر خنده و خندید. گفتم: همین خنده را روی لب‌ت نگه دار و نگذار از بین برود و همین‌طوری که هستی برو و یک دور ضریح را طواف کن. می‌گفت رفت حرم و برگشت، دیدم باز شد، حالش عوض شد و خلاصه چیزهایی که می‌خواست گیرش آمده بود. انسان پیش خدا و اولیاء خدا خنده ببرد؛ خنده هم نه خنده‌ی ظاهر؛ با دلش بخندد؛ خشنودی، شادی، خوشحالی و نشاط قلبی خودش را با خودش در حرم ببرد. این دسته‌گلی است که شخص می‌تواند با خودش پیش محبوبش ببرد. خنده‌ات را بیاور اینجا و اخمت را ببر به دنیا. گرچه به دنیا هم اخم نکن، پیش زن و بچه‌ات هم روی خوش نشان بده؛ یعنی همه‌جا بخند؛ همه‌جا شاد، با نشاط و پر طراوت باش.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ